

سلسله سهروردیه در شبه قاره هند

حسین علی جعفری^۱

چکیده

تصوف^۲ در اسلام در قرن دوم هجری قمری در بین مسلمین ظهور کرد. تصوف به معنای عام آن، در تمامی ادیان، به خصوص ادیان سامی حضوری پررنگ دارد. در تصوف و عرفان اسلامی^۳ اکثر صوفیان و عارفان، سلسله خودشان را به پیامبر اسلام(ص)، حضرت علی(ع) و صحابه می‌رسانند و سپس تابعین و تبع تابعین و زهاد و عباد، تا این‌که ابوهاشم کوفی، سفیان ثوری، معروف کرخی و دیگران پای به عرصه نهادند. در سده ششم و هفتم، شیخ الشیوخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر محمد سهروردی، فرقه سهروردیه را تاسیس کرد که در این مقاله به زندگی و کوشش‌های بزرگان این سلسله و گسترش تصوف و عرفان اسلامی در شبه قاره هند پرداخته شده است.

کلید واژه:

عرفان و تصوف، شهاب‌الدین ابوحفص عمر محمد سهروردی، بهاء‌الدین زکریای ملتانی، سید صدرالدین راجو قتال، شیخ رکن‌الدین ابوالفتح سهروردی، شیخ عثمان میمندی، شیخ جلال‌الدین تبریزی.

۱. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، تهران، ایران

۲. Tasavvof. به عربی = پشمینه پوشی.

۳. در دوره صفویان عنوان تصوف رفته رفته، با توجه به مسائل و مشکلات پیش آمده، نام عرفان را به خود گرفت.

مقدمه

تصوف طریقه‌ای در معرفت و تربیت در بین مسلمین است که پیروان آن، پشمینه‌پوشی را به عنوان ترک آن‌چه غیر از خداست، شعار خویش ساخته‌اند. این فرقه از قرن دوم هجری قمری، به تدریج در بین مسلمین ظاهر شده است. در ابتدا از عناصر واقعی تصوف و اصطلاحات و افکاری مانند: عشق الهی، وحدت وجود، فنا و بنا و غیره که بعدها مدار تصوف گردید، خبری نبود. از این قرن، خاصه از زمان رابعه عدویه به بعد، زمینه غالب این مطالب فراهم گردید. در قرون سه و چهار هجری، تصوف رونق تمام یافت و تدریجاً علاوه بر سازمان یافتن جنبه عملی آن، در قرون هفتم و هشتم میلادی، به صورت یک منظومه نظری و عرفانی، آمیخته با فلسفه و کلام، تا حدی مبتنی بر فکر اتحاد و وحدت وجود و عشق به خدا و امکان اتصال مستقیم به وی درآمد.^۱

تصوف و عرفان اسلامی چگونه تشکیل شد؟ یک مبحث بسیار طولانی است، اما اکثر صوفیان و عارفان، سلسله آن را به پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) و صحابه بزرگوار پیامبر (ص) می‌رسانند که پیروان صحابه بزرگوار (ع) را «تابعین» می‌گفتند و کسانی را که از «تابعین» کسب فیض کردند، «تبع تابعین» نامیده شدند. کسانی که بیشتر به امور دینی توجه داشتند، به آن‌ها زهاد و عباد می‌گفتند. اما یک جماعت از همین عباد و زهاد جدا شده به نام صوفی یا عارف خوانده شد. دوره‌های مختلف رواج تصوف به اختصار در زیر بیان می‌گردد: در دوره اول، تصوف و عرفان اسلام از پیامبر گرامی اسلام و صحابه کرام آغاز شده تا آخر قرن سوم هجری به اتمام می‌رسد. از میان این بزرگان، خواجه حسن بصری، ابراهیم ادهم، ابوالحسن نوری، معروف کرخی، سری سقطی، حارث محاسبی، سهل تستری، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی و به جنید بغدادی (م ۲۹۸ هـ ق ۹۱۰ م) پایان می‌پذیرد.

دوره دوم تصوف و عرفان از زمان جنید بغدادی آغاز گردید. در سده‌های چهارم و پنجم هجری، صوفیان بزرگی پیدا شدند. در همین زمان کتاب‌هایی در موضوع عرفان و تصوف نوشته شد که منبع و ماخذ به شمار می‌آمدند که به جز کتاب کشف‌المحجوب، بقیه همه به زبان عربی بودند.^۲ نخستین کتاب اللمع فی التصوف، ابونصر سراج (۳۴۸ هـ ق) بود، کتاب طبقات الصوفیه، تالیف عبدالرحمن السلمی (م ۴۲۱ هـ ق) طبقات الصوفیه از خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هـ ق)، رساله قشیریه، از امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری (م ۴۶۵ هـ ق) و کشف‌المحجوب از علی بن عثمان هجویری.

در دوره سوم که از سده ششم و هفتم قمری آغاز می‌شود، عارفان و صوفیان بزرگ پا به عرصه گیتی نهادند، مانند: شیخ اکبر محیی‌الدین محمد بن محمد بن علی عربی، شیخ عبدالقادر گیلانی، موسس فرقه قادریه، ابواسحاق شامی، موسس فرقه چشتیه و شیخ الشیوخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد السهروردی،

۱. . مصاحب، غلامحسین، به همراه جمعی از نویسندگان، دایره المعارف مصاحب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸، ص ۶۴۵.

۲. . این کتاب‌ها در ابتدا دستینه، نامیده شدند.

موسس سهروردیه صاحب عوارف المعارف. در اصل در دوره سوم تصوف و عرفان بود که صوفیان و عارفان از طریق یک مرکز به طور منسجم برای تبلیغ دین اسلام و عرفان وارد شبه قاره شدند و اکثر مرشدان مانند شیخ شهاب الدین سهره وردی و شیخ عبدالقادر گیلانی و دیگر شیوخ و عرفا، مریدان خود را برای تبلیغ به اقاصا نقاط جهان اعزام می‌کردند و نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین منطقه همان شبه قاره بود. شیوخ و عرفای اولیه‌ای که وارد سرزمین پاکستان و هند شدند، مانند شیخ اسماعیل بخاری، شیخ حسام الدین لاهوری، شیخ حسین زنجانی، شیخ موسی زنجانی، شیخ صدر یعقوب زنجانی، سید علی بن عثمان هجویری، شیخ احمد سرخسی و شیخ ابوسعید هجویری و غیره با هیچ فرقه عرفانی یا تصوف وابسته نبودند، شاید در آن زمان هنوز تصوف و عرفان فرقه فرقه نشده بودند.

فرقه سهروردیه و فرقه چشتیه همزمان وارد پاکستان شدند، شیخ الشیوخ نوح بهکری ملقب به سرتاج اولیای سند، شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی، شیخ جلال الدین تبریزی، خواجه حمید الدین ناگوری (قاضی ناگور) ۶۴۱ هـ ق، مستقیماً و بدون واسطه پس از کسب فیض و تعالیم از حضرت شهاب الدین سهروردی به پاکستان رفته تعلیم و تبلیغ آن فرقه را رواج دادند. حال به تفصیل به بررسی ورود و گسترش سلسله سهروردیه در هند می‌پردازیم.^۱

ظهور سلسله سهروردیه

دوره ایلخانان، یعنی سده هفتم و هشتم هـ ق و پس از آن، دوره تیموری، یعنی سده هشتم تا دهم هـ ق را باید از دوره‌های مساعدت برای گسترش و رونق تصوف به شمار آورد. زیرا در دروره اول، برخی از ایلخانان مغول و وزرای آنان، از ارادتمندان مشایخ صوفیه بودند و با تقدیم هدایا و نذورات و ساخت خانقاه (خانه گاه) ها، موجبات رشد تصوف را فراهم آوردند. در دوره دوم نیز، نزدیکی اهل شریعت به صوفیان و مدارای حاکمان موجب رونق تصوف شد. به این ترتیب، با آن که در این وره گاه علمای دین نسبت به صوفیان تندی و تعصب می‌ورزیدند، اما اوضاع زمانه برای رشد تصوف، مساعد بود. در این دوره دو تحول مهم در تصوف ایران روی داد که یکی از آن دو، گرایش فزاینده به تشیع و دیگری، رونق مکتب ابن عربی و ظهور شارحان و اندیشمندان برجسته بود.

مهم‌ترین طریقه‌های تصوف در این عصر، سهروردیه و کبرویه بودند که از سلسله‌های معروف چهارده‌گانه معروفیه به شمار می‌روند. سلسله سهروردیه که به ابونجیب ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی، منسوب است، در ایران مشایخ و پیروانی داشت، اما به کوشش بهاء‌الدین زکریا ملتانی، در هند گسترش چشمگیری یافت. از شخصیت‌های بزرگ این سلسله در ایران، باید از عزالدین محمود کاشانی، صاحب مصباح‌الهدایه، و کمال‌الدین

۱. برخی از مطالب این قسمت از مقاله: سهروردیه در هند، پاکستان و بنگلادش، اثر دکتر شاهد چوهدری، دانشیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، درج شده است.

عبدالرزاق کاشانی، صاحب شرح فصول الحکم و شرح منازل السائرین، نام برد که هردو از مریدان دو شیخ نامدار در ایران، یعنی نورالدین عبدالصمد بن علی نطنزی اصفهانی و ظهیرالدین عبدالرحمان بن نجیب الدین علی بن بُزْغَش شیرازی بودند و با تألیفات خود، سنت تعلیمی سهروردیه، مبنی بر توجه عملی به عوارف المعارف سهرودی، و توجه علمی به عرفان ابن عربی و نوشتن شرح بر آثار او را ادامه دادند.^۱

ظهور و نشر سهروردیه در هند

ورود سلسله‌های صوفیه به شبه قاره هند، تقریباً معاصر با فتوحات غوریان بود. در قرن ششم هجری بود. در قرن ششم، برخی از صوفیان آسیای مرکزی، به هند مهاجرت کردند؛ اولین سلسله‌ها در این دوره، چشتیه و سهروردیه، بودند. چشتیه پیش‌تر در آجمیر و برخی نقاط پنجاب و دهلی و اوتارپرادش و بهار، و سهروردیه، در سند و ملتان و پنجاب تبلیغ کردند.^۲

طریقه سهروردیه که دومین شاخه مهم صوفیه در هند است، به‌وسیله بهاءالدین زکریا معروف به بهاءالحق مُلتانی (وفات ۶۶۱ هجری ق)، نشر یافت که خود از خلفای شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی بود. وی در سال ۵۷۸، در حود مُلتان (پاکستان) به دنیا آمد. چندی در خراسان، ماوراءالنهر، و مدینه به تعلم حدیث اشتغال جست، چندی هم در مدینه به خلوت و اعتکاف و ریاضت و مجاهده مشغول بود. در بغداد به صحبت شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی (وفات ۷۳۲ هجری ق) رسید و شیخ در اندک مدت او را چنان کامل و مستعد یافت که خلیفه خویش کرد و او را جهت تبلیغ به مُلتان فرستاد. خانقاه او در مولتان، در نیم قرن که وی به تربیت و ارشاد طالبان اشتغال داشت، کانون نشر معارف صوفیه بود و خود وی در پنجاب و سند مریدان و پیروان بسیار داشت. به سبب تقید به ظاهر شریعت، هم آداب زمین بوسی را که در آن ایام مریدان چشتیه در حق شیوخ خویش به‌جای می‌آوردند، منع کرد و هم سماع را نیز که در نزد چشتیه رواج داشت. به علاوه تردد جولقیان و قلندران را به خانقاه خویش دوست نداشت و آن‌جا از ازدحام کسانی که اهل درد و شوق نبودند، رنج می‌شد. او در نزد سلاطین وقت، مورد توجه و تکریم بود و مراوده با آن‌ها را در رفع گرفتاری‌های نیازمندان سودمند می‌دید. سلطان ایلتمش او را شیخ‌الاسلام مُلتان کرد. یک بار هم که مولتان از جانب مغولان مورد تعرض واقع شده بود، با پرداخت صد هزار دینار به آن‌ها، شهر را از محاصره قوم مغول نجات داد.^۳

با توجه به این‌که در ادامه مقاله، به شرح مفصل زندگانی و خدمات هریک از صوفیان سلسله مذکور در هند خواهیم پرداخت، در این‌جا از توضیح بیش‌تر درخصوص شرح زندگانی و خدمات زکریا مولتانی پرهیز کرده و به ادامه مقاله می‌پردازیم.

۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی، مدخل تصوف، ص ۴۲۱.

۲. دانشنامه بزرگ جهان اسلام، مدخل تصوف، تصوف در شبه قاره هند، ص ۴۰۵.

۳. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۹، صص ۲۱۵ تا ۲۱۷.

البته قابل ذکر است که، سلسله‌های دیگری، نظیر: کبرویه، نعمت‌الهییه، شطاریه، قادریه، نقشبندیه و قلندریه در شبه قاره هند رواج یافتند^۱ که چون موضوع مورد بحث ما در این مقاله نمی‌باشند از آن‌ها سخنی به میان نخواهیم آورد.

سهروردی، شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد یا عبدالله

در ۵۳۶ یا ۵۳۹ هـ ق در سهرورد متولد شد.^۲ او صوفی و شافعی‌المذهب و عارف بود. سلسله نسب وی به خلیفه اول پیامبر اسلام می‌رسد. در همان اوایل جوانی برای تحصیل علم نزد عموی خویش شیخ ابونجیب عبدالقاهر (۴۹۰-۵۸۶ هـ ق) به بغداد رسید. شهاب‌الدین در همان جا به دربار خلیفه‌الناصر عباسی بار یافته، به مرتبه صدرالصوفیه رسید. در زمان اقامت در بغداد، سعدی شیرازی نیز از وی استفاده کرده که در بوستان خود درباره این استفاده حکایتی نوشته است.^۳ او به سن یازده سالگی خواندن علم حدیث را آغاز نمود و در این راه از استادان بزرگ زمان خود مانند ابوالفتوح الطائی محمد بن محمد الهمدانی، محدث عراق، حافظ مظفر هبه‌الله، محدث اصفهان، ابواحمد معمر بن عبدالواحد، محمد بن عبدالباقی و طاهر بن محمد المقدسی، استفاده کرد. تعلیم علم فقه در نزد شیخ ابوالقاسم یحیی بن علی البغدادی دید. پس از آن در جزیره آبادان گوشه نشینی اختیار کرد و مدتی در تنهایی به ذکر و عبادات، ریاضات و مجاهدات مشغول بود. به خاطر علم و فضل خود، نه فقط در میان علمای ظاهری مشایخ باطنی مقبول بود، بلکه خلفا و امرا و حکام نیز به وی احترام فوق العاده داشتند. او اگر مقلد فقه شافعی بود، اما از لحاظ وسعت نظر درجه مجتهدانه داشت، ولی در عقاید، تابع نظریات امام ابوالحسن اشعری بود. او شعر نیز می‌گفت و به زبان‌های عربی و فارسی اشعار خوبی می‌سرود.^۴ در سال (۶۳۲ هـ ق) وفات یافت؛ در آن زمان سن وی ۹۶ سال بود. در سال ۶۱۹ هـ ق در راه حج با صوفی معروف مصر ابن الفارض ملاقات کرد. شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی نماینده صوفیان راسخ الاعتقاد بود و مریدان بسیار زیادی داشت. گویند صدها مرید و طالب علم از هر کشور داشت و مریدان را در تمام بلاد اسلامی تربیت کرده، مانند هندوستان، کشورهای آفریقا، ماوراءالنهر و اروپا جهت تبلیغ اسلام و گسترش تصوف و عرفان گسیل می‌داشت. لذا چند تن از مسلمانان هندی مستقیماً از وی کسب فیض کرده برگشتند و سلسله سهروردیه را در هندوستان بنا نهاده گسترش دادند که موسس سهروردیه در هندوستان شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی بوده که ذکر وی به طور مفصل در این مقاله آمده است. شیخ الشیوخ شهاب‌الدین سهروردی کتاب‌های زیادی نوشت مانند: صوفیه‌الصوفیه، آداب المریدین، مقامات العارفين، رساله فی اعتقاد الحکما، اسرار العارفين و سیر العارفين، کتاب الاوراد، نغمة البیان فی تفسیر القرآن، رشف النصاب الیمانیه و کشف الفصائح الیونانیه و

۱. دانشنامه بزرگ جهان اسلام، مدخل تصوف، تصوف در شبه قاره هند، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷.

۲. اردو جامع انسائیکلوپدیا، ص ۸۰۴ و اردو دائرة المعارف اسلامیة، ص ۴۹۶.

۳. اردو دائرة المعارف اسلامیة، ص ۴۶۸.

۴. اردو جامع انسائیکلوپدیا، ص ۸۰۴.

عوارف المعارف مهم‌ترین کتاب در علم تصوف شمرده شده است که موضوعات آن بیشتر مربوط به علم‌الاخلاق و تصوف عملی می‌باشد، اما در آن بعضی اشارات بسیار مهم تاریخی نیز آمده است. به همین علت این کتاب برای مطالعه مصطلحات تصوف با ارزش محسوب می‌شود. نخستین بار در قاهره، به عنوان حاشیه احیای علوم الدین غزالی چاپ شد. ویلبر فورس کلارک^۱ آن را از فارسی به زبان انگلیسی ترجمه کرده و به سال ۱۹۶۲ م. در لاهور پاکستان منتشر شد. اما این کتاب در پاکستان و هند برای تعلیمات سهروردیه بسیار مقبول بوده است و شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی نسخه‌ای از آن را از خود شیخ الشیوخ تحصیل کرده، همیشه همراه خود داشته و از روی همان نسخه به مریدان خود درس می‌داده است. در این آداب و اشغال و افعال و مقامات، خانقاه نشینی، خرقة پوشی، سماع، چله کشی، زهد و عبادت و خلاصه درباره همه مواد کلی و جزئی تصوف به بحث پرداخته است. مزار شیخ شهاب الدین سهروردی به وضع مطلوبی در بغداد وجود دارد. مرمت آن را نخست وزیر سابق پاکستان، حسین شهید سهروردی (۱۸۹۲-۱۹۶۳ م) و بیگم شایسته اکرام الله دختر حسان سهروردی، مشاور وزیر هند، و خواهر حسین شهید سهروردی، و سفیر پاکستان در مراکش در سال ۱۹۶۲، به عهده داشتند.^۲

شیخ بهاء الدین زکریای مُلتانی

شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی، موسس و بانی فرقه سهروردیه در شبه قاره محسوب می‌شود.^۳ وی از شیخ الشیوخ سهروردی خرقة خلافت گرفته به ملتان برگشت و بنا به دستور مرشد خویش آن شهر را برای کارهای تبلیغی خود برگزید. در مدت بسیار کمی مردم آن منطقه را که به صورت قبایل زندگی می‌کردند و بعضی هنوز مسلمان نشده بودند، به اسلام درآورد و تبلیغات و نام سهروردیه به سند و پنجاب، خراسان، ماورالنهر و افغانستان و گجرات و بنگال و کشمیر (تمام شبه قاره) رسید. شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی شاعر معروف فارسی گو، سید امیر حسینی سادات هروی، سید جلال الدین سرخ‌پوش بخاری و شیخ عثمان مروند (میمندی) معروف به لال شهباز قلندر، خدمت وی رسیده مرید وی شدند.

در تاریخ فرشته نسب نامه وی چنین نوشته شده است:

بهاء الدین زکریا از اولاد هبار بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزیز بن اقصی است. برادران او دمع و عمر و عقیل با حالت کفر در جنگ بدر به قتل رسیدند و سوده که در زمان پیغمبر بود، دختر معه است.^۴ جد بزرگ شیخ، بهاء الدین زکریا به نام کمال الدین قریشی از مکه معظمه به خوارزم رفت و از آن جا به ملتان رسیده، ساکن شد. فرزند وی مولانا وجیه الدین محمد در همان جا متولد شد که با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. مولانا حسام الدین به علت حملات تاتارها در اطراف ملتان در «کورت کرور» سکونت داشت. لذا مولانا

1. Wilber force Clarke.

۲. اردو جامع انسائیکلوپدیا.

۳. احوال و آثار، ص ۱۴.

۴. تاریخ فرشته، ج ۳، ص ۴۰۴، ۵.

وجیه الدین همراه با پدر زنش در همان کوت کرور زندگی می‌کرد. شیخ بهاءالدین زکریا در همان جا به سال ۵۶۶ هـ ق متولد شد.^۱

تعلیم و تربیت: شیخ بهاءالدین در سن دوازده سالگی پدرش را از دست داد. پس از وفات پدرش او حفظ قرآن مجید را آغاز کرد و در مدت کوتاهی با هفت قرائت قرآن را حفظ کرد. بعضی نوشته‌اند که در هفت سالگی این کار را شروع کرده بود. سپس برای تحصیلات بیشتر به خراسان رفت و به مدت هفت سال از بزرگان دین، علوم ظاهری و باطنی تحصیل کرد و از آن‌جا به بخارا رفته به تکمیل تحصیلش پرداخت. به علت اخلاق و اوصاف پسندیده‌اش مردم بخارا وی را بهاءالدین فرشته می‌گفتند.^۲ او هشت سال در بخارا زندگی کرد و پس از تکمیل تحصیلات از بخارا برای حج بیت الله الحرام به مکه رفت و سپس به مدینه تشریف برده، به مدت پنج سال در جوار روضه رسول الله (ص) عبادت و ریاضت کرد. از مولانا کمال الدین که در زمان خود محدث بزرگ و بلندپایه‌ای بود، درس حدیث گرفت. مولانا کمال الدین پنجاه و سه سال به عنوان خادم حرم نبوی خدمت می‌کرد. بهاءالدین زکریا نیز پس از تحصیل نزدیک روضه نبوی به تصفیه باطن پرداخت. سپس از آن جا به بیت المقدس و بعداً به بغداد رسید.

بیعت: بغداد در آن زمان مرکز علم و عرفان بود و بزرگان سلسله‌های عرفانی در آن جا زندگی می‌کردند، مانند: شیخ عبدالقادر گیلانی (سرلسله قادریه)، شیخ معین الدین، خواجه قطب الدین چشتی (بانیان چشتیه در شبه قاره)، شیخ شهاب الدین سهروردی (موسس فرقه سهروردیه) و غیره. لذا بهاءالدین خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز رسیده، خرجه خلافت و اجازه تبلیغ یافته به شبه قاره برگشت.

در تذکره‌ها آمده است که مریدان شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی به شیخ بهاءالدین حسد بردند و به هم دیگر گفتند که مدتی است ما در خدمت شیخ زندگی می‌کنیم؛ اما شیخ به ما هیچ گونه التفات ننموده، اما این مرد هندی فقط هفده روز بیش نیست بدین جا آمده، به همین زودی صاحب خرجه و سجاده گردیده و خلیفه شیخ شده است. همین که شیخ شهاب الدین از این سخن آگاهی یافت، همه مریدان خود را جمع کرده فرمود:

«بهاءالدین چوب خشک آورد و زود آتش گرفت، شما هیزم تر آوردید تا کی آتش بگیرید.»^۳

شیخ بهاءالدین با اجازه مرشد خویش به سوی هندوستان راهسپار شد. شیخ جلال الدین تبریزی که قبلاً مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود و پس از وفات مرشدش در حلقه ارادت شیخ شهاب الدین سهروردی در آمده، چنان به مرشد خود خدمت کرد که هیچ بنده و مریدی را میسر نشود. می‌گویند که شیخ شهاب الدین سهروردی هر سال از بغداد به سفر حج رفتی، پیر شده بود و توشه سرد، موافق مزاج او نبوده، شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که دیگدانی و دیگی بر سر کرده می‌برد و آتشی در آن کرده چنان که سر او نسوزد و چون شیخ طعام طلبیدی،

۱. همان، ص ۴۰۵.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۳. بزم صوفیه، ص ۹۱.

طعام گرم پیش او بردی.^۱ میان شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاءالدین زکریا دوستی و مودت بسیار بود، هر دو به نیشابور رسیدند. شیوه شیخ بهاءالدین زکریا این بود که پس از رسیدن به منزلی به عبادت و ریاضت مشغول می شد، ولی روش شیخ جلال الدین بر این بود که پس از رسیدن به شهری به سیاحت شهر و دیدار درویشان می رفت. شیخ جلال الدین در نیشابور خدمت شیخ فریدالدین عطار رسید و بسیار تحت تاثیر قرار گرفت. پس از مراجعت به اقامتگاه، این واقعه را برای شیخ بهاءالدین نقل کرد که «امروز شهبازی چنان قوی و عظیم المرتبی را زیارت کرده که همه چیز را در آن لحظه فراموش کرد». شیخ بهاءالدین پرسید: «آیا در آن هنگام مرشد خویش را نیز فراموش کرده بود؟ او جواب مثبت داد و گفت: در مقابل وی هیچ چیز یادش نیامد. شیخ بهاءالدین این بی تفاوتی و بی توجهی شیخ جلال الدین تبریزی را نسبت به مرشدش نتوانست تحمل کند و رفاقت وی را ترک کرد.^۲ همین واقعه را صاحب فواید الفوائد در ملفوظات خواجه نظام الدین دهلوی نیز ضبط کرده است.

شجره طریقت: شیخ بهاءالدین زکریا، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ ضیاءالدین ابونجیب سهروردی، شیخ وجیه الدین سهروردی، شیخ ابوعبدالله، شیخ اسود احمد دینوری، شیخ ممشاد علی دینوری، خواجه جنید بغدادی، خواجه سری سقطی، خواجه معروف کرخی، خواجه داود طایی، خواجه حبیب عجمی، امام حسن (ع)، حضرت علی (ع) و بالاخره به حضرت محمد مصطفی (ص) می رسد.

شیخ بهاءالدین به ملتان رسید و در مدت کوتاهی نه فقط ملتان، بلکه تمام هندوستان از فیوض برکات وی مالا مال شد. شیخ بهاءالدین در ملتان یک مدرسه دینی و علمی ایجاد کرد که فارغ التحصیلان آن مدرسه در تمام شبه قاره، بلکه خارج از آن سرزمین مانند جاوا، سوماترا، اندونزی، فیلیپین، خراسان و چین تبلیغات اسلامی انجام داده، همه جا را از نور اسلام منور ساختند.^۳ این مدرسه مانند یک دانشگاه یا حوزه علمیه بوده که در آن هر گونه راحت و آسایش برای طالبان علم مهیا بوده است.

شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی یک عارف گوشه گیر و خلوت پسند نبود. بلکه او در کارهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی شرکت داشت. او با حکمرانان و پادشاهان زمان رابطه داشت و دین و مذهب و عرفان و سیاست را با هم آمیخته بود. در زمان وی ناصرالدین قباچه حاکم ملتان بود. پس از وفات قطب الدین ایبک، سلطان شمس الدین التتمش، پادشاه دهلی شد، ناصرالدین قباچه با وی مخالف بود، لذا پی شورش برآمد. بهاءالدین زکریا و قاضی شرف الدین به سلطان شمس الدین التتمش نامه نوشته، از شورش و توطئه علیه وی خبر دادند. اتفاقاً هر دو نامه به دست ناصرالدین قباچه افتادند. او هر دو را به دربار خواست. قاضی شرف الدین را در همان ساعت به قتل رساند، اما جرات نکرد به شیخ بهاءالدین زکریا بی احترامی کند. البته نامه اش را به وی نشان داد و شیخ گفت: «بلی این نامه از آن من است و به دستور خدا نوشته ام و تو هیچ کاری نمی توانی بکنی.» قباچه

۱. همان، ص ۹۱.

۲. سیر العارفین، ص ۳۵-۷۱.

۳. سهم صوفیان در ملتان، ص ۱۰.

از شیخ معذرت خواست.^۱

در سفره شیخ بهاءالدین زکریا هر روز صدها نفر غذا می‌خورند. زمانی که در ملتان قحطی به وجود آمد، شیخ بهاءالدین برای کمک به فقرا و مردم ملتان صدها تن غله به دربار فرستاد که در آن هفت کوزه پر از سکه‌های طلا نیز بود.

در حملات چنگیزخان مغول به ملتان شیخ بهاءالدین از خزانه خود یک صد هزار سکه طلا داده چنگیزیان را برگرداند و ملتان را از نابودی نجات داد. شیخ بهاءالدین در ملتان و لاهور و دهلی یعنی تمام هندوستان شیخ الاسلام بود. او مریدان بسیار زیادی را تربیت و پرورش داده به اقصی نقاط هندوستان بلکه خارج از هندوستان اعزام می‌کرد. او در تاریخ هفتم صفر ۶۶۱ هـ ق. وفات یافت. مقبره وی در شهر ملتان پاکستان بزرگ‌ترین زیارتگاه به شمار می‌رود و فرقه سهروردیه را در تمام شبه قاره گسترش داد. از آثار وی: دیوان شعر، خلاصه العارفین و اوراد در دسترس است.

خواجه قاضی حمید الدین ناگوری

نامش محمد، اما به نام حمیدالدین معروف است. او به مدت سه سال قاضی ناگور بود، لذا این مقام جزو نام وی شد. سپس کار دولتی و قضاوت را ترک کرده به حج رفت و در راه به بغداد رسیده، مرید شیخ شهاب الدین سهروردی شده، از وی خرقه خلافت و سند حاصل کرد و به هندوستان بازگشت. در هندوستان به ملاقات خواجه معین الدین چشتی اجمیری (بانی و موسس فرقه چشتیه در شبه قاره ۶۳۳ هـ ق) رسید.

چهارده ماه در مدینه منوره بر مقبره حضرت رسول اکرم (ص) به تصفیه باطن پرداخت. در سال ۶۴۱ هـ ق هنگام نماز تراویح به حالت سجده وفات یافت.^۲

تالیفات: اگرچه گفته شده که تصانیف و تالیفات وی «به کثرت» بود، اما در هیچ منبعی فهرست کتب وی نیامده است. فقط در لطایف اشرافی ذکر کتاب طوامع الشموس از وی با تعریف و تجمید بسیار آمده است. در این کتاب شرح ۹۹ نام (صفات) باری تعالی در دو جلد نوشته است. علاوه بر این راحت الارواح و لوایح و عشقیه را نیز از وی جزو کتب او ذکر می‌کنند.^۳ او با بزرگان تصوف و عرفان زمان خود مانند: شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی، خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر اجود معنی، خواجه قطب الدین بختیار کاکای اوشی چشتی و غیره، روابط بسیار خوب داشت.

شیخ امیر حسینی سادات هروی

حسین بن عالم یا امیر حسین بن نجم الدین یا امیرکبیر الدین حسینی بن عالم یا صدرالدین بن نجم الدین،

۱. فوائد الفواد، ص ۱۲۰.

۲. بزم صوفیه، ص ۸۸.

۳. همان، ص ۸۸.

معروف به شیخ امیر حسینی متولد کزیو (غور) در استان غزنین است. اما در هرات سکونت داشت، به همین علت به هروی معروف شد. او همراه با پدرش برای تجارت به هندوستان و ملتان می‌رفت. در ملتان مرید شیخ بهاءالدین شده، دنیا را رها کرد و در حضور شیخ ماند. سه سال نخست ریاضت بسیار کشید. وی مرید شیخ بهاءالدین زکریا بود، در بعضی منابع آمده که او مرید شیخ ابوالفتح رکن الدین شیخ صدرالدین بن بهاءالدین بوده است. در تاریخ وفات وی نیز اختلاف است. صاحب نفحات الانس سال وفات وی را ۷۱۸ هـ ق، تذکره دولتشاه سمرقندی ۷۱۹ هـ ق، اسپرنگر ۷۲۹ هـ ق، اطلاع داده است. شیخ امیر حسینی برای شیخ فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی بسیار عزیز بود. در تذکره دولتشاه سمرقندی آمده است که: «سالک مسالک دین و عارف اسرار یقین است و در کشف رموز حقایق و دقائق کنز المعانی بوده و در فضیلت و علوم حقانی جنید ثانی، خاطر پر نور او گلشن راز و طولانی نطق او عندلیب خوش آواز»^۱.

تالیفات: شیخ امیرحسینی عارف و نویسنده پرکاری بود و کتاب‌های زیادی تالیف کرده که اکنون از منابع به شمار می‌آید؛ مانند: نزهت الارواح، صراط مستقیم، طرب المجالس، زادالمسافرین، کنزالرموز، پرسش‌های گلشن راز و دیوان شعر، مولانا عبدالرحمن جامی درباره دیوان شعر وی می‌نویسد: «مر او را دیوان اشعار است به غایت لطیف»^۲.

صاحب لطایف اشرفی می‌گوید: لمعات حضرت فخرالدین عراقی و نزهت الارواح حضرت امیر حسینی به شرف نظر شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی درآوردند، فرمودند که لمعات به نسبت خاص واقع شده، و نزهت الارواح هم خاص و هم عام به حسب حیثیت خود بهره برد، اما لمعات لمعه دیگر دارد.^۳

در زادالمسافرین نخست مثنوی است و سپس مقالات آمده که در آن‌ها نیز حکایات متعددی وجود دارد. شیوه نوشتاری خطیبانه و واعظانه است. در کنز الرموز اشعاری در مدح شیخ بهاءالدین و هم شیخ صدرالدین موجود است.

پرسش‌های گلشن راز همان است که امیرحسینی آن‌ها را برای شیخ محمود شبستری فرستاد و در جواب آن‌ها گلشن راز را سرود و پرسش‌های امیرحسینی را پاسخ گفت.

در نوشته‌های وی معمولاً موضوعات ریاضت و مجاهده، فضیلت و شرف انسانی، طریقت، عشق، ارشاد و معاملات، معرفت انسانی، معرفت الهی و پند و نصایح می‌باشد. اکثر تالیفات از اصلاح شیخ بهاءالدین ملتانی مشرف گشته است.

۱. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۲۲۲.

۲. بزم صوفیه، ص ۱۷۵.

۳. سیرالعارفین، ص ۲۵.

شیخ فخرالدین عراقی

نام کامل وی شیخ فخرالدین ابراهیم است. در تاریخ گزیده سلسله نسب وی چنین آمده است: ابراهیم بن بزرجمهر بن عبدالغفار الجوالقی، اما در تذکره دولتشاه سمرقندی، مرآة الخیال، سیرالعارفین، مخزن الغرایب و غیره نام پدر عراقی «شهریار» مرقوم است.^۱ بعضی وی را خواهرزاده شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و بعضی دیگر خواهرزاده شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی نیز نوشته‌اند.^۲

او در روستای کمیجان از توابع همدان در یک خانواده علم دوست به دنیا آمده، در هشت سالگی در آن جا جهت قرائت قرآن شهرت خاص کسب کرد. هفده ساله بود که از جمله علوم معقول و منقول آگاهی پیدا کرد و به تدریس مشغول شد؛ ولی دیری نگذشت که به علتی همراه با جمعی از قلندران به ملتان سفر کرده، خدمت شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی رسیده و در همان جا اقامت گزید. در ملاقاتی با شیخ بهاءالدین زکریا، تحت تاثیر روح بخش وی قرار گرفت و مرید وی شد. شیخ او را در خلوت نشانند و برای چله نشینی دستور داد. او در همان جا چله نشینی غزل‌های عارفانه می‌سرود که آن غزل‌ها به دست قولان و خوانندگان افتاده، آن‌ها را در مجالس می‌خواندند، مخصوصاً غزل عارفانه زیر:

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

شیخ بهاءالدین خرقه خلافت خود را به او بخشید و همچنین دختر خویش را به حباله نکاح او در آورد. شیخ عراقی به مدت سه سال در ملتان اقامت کرد و سپس برای حج به راه افتاد. در این سفر از عمان به دمشق و از آن جا به روم رفت و خدمت شیخ صدرالدین قونیوی رسید. سپس به مصر و دوباره به دمشق رفت و در آن جا برای خود خانقاهی ساخت. عراقی در سال ۶۸۸ هـ ق دار فانی را وداع گفت و در پایین قبر شیخ محی‌الدین ابن عربی به خاک سپرده شد.

تالیفات: شیخ فخرالدین عراقی طبعاً شاعر بود و تصوف و عرفان، شعر او را جلا داد. او در مدح شیخ خود بهاءالدین زکریا و فرزندش شیخ صدرالدین اشعاری سروده است. او همچنین مثنوی و غزل‌های عرفانی بسیار سرود، حتی در حین خلوت و چله نشینی این کار را ادامه داد. دیوان عراقی پر از قصاید عرفانی است. یکی دیگر از مثنوی‌های وی عشاق‌نامه است. مثنوی دیگری از عراقی با عنوان ده فصل را نیز نام برده‌اند^۳، ولی دیوان وی معروف است.

معروف‌ترین کتاب نثر وی لمعات می‌باشد که پس از مطالعه فصوص الحکم محی‌الدین ابن عربی نوشت. این کتاب در میان صوفیان و عارفان بسیار مقبول بوده است. گفته می‌شود که شیخ صدرالدین آن را خوانده فرمود:

۱. سیرالعارفین، ص ۱۵۰.

۲. بزم صوفیه، ص ۱۵۳.

۳. شعر العجم، ص ۱۲۸.

«ای فخرالدین عراقی سر سخن مردان آشکار کردی»^۱.

این کتاب چنان شهرت پیدا کرد که مولانا صائِن الدین علی تر که اصفهانی شرح آن را با نام ضوء اللمعات و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی با عنوان اشعه اللمعات نوشت. این کتاب مانند فصوص الحکم بیست و هشت فصل دارد.^۲ وفات: در دمشق با شیخ کبیرالدین فرزند عراقی که برای دیدار پدر آمده بود، دیدار کرد. پس از چند ماه اقامت در دمشق به جهان جاودانی شتافت. در آن زمان سن وی را هشتاد و هشت سال ذکر کرده‌اند. سال وفات ۶۸۸ هـ ق نوشته‌اند.

سیدجلال الدین سرخ بخاری

اسمش سید جلال الدین و لقبش «سرخ یا سرخپوش» و از اهالی بخارا بود. سلسله نسب وی به نُه واسطه به حضرت امام علی النقی (ع) می‌پیوندد. در بخارا شهرت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی را شنید؛ به ملتان مهاجرت کرده، مرید وی شد. سپس به بهکر رفته، در آنجا سکونت اختیار کرد؛ اما مخالفان نگذاشتند در آنجا زندگی کند، لذا بهکر را ترک کرده به اوچ سفر کرد و در آنجا محله بخاریان را بنا نهاد. با تلاش و کوشش وی، اوچ به صورت مرکز تصوف و عرفان اسلامی در آمد. او مدتی در منطقه «جهنگ» نیز زندگی می‌کرد و اصلاً شهر جهنگ را او بنیان نهاد. با تبلیغ و تلاش بسیاری قبایل را چپوت را به اسلام در آورد.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین زکریا بود. او به مدت سی سال در حضور و خدمت مرشد خود زندگی می‌کرد. او در علوم ظاهری و باطنی کامل و یکی از عارفان معروف سهروردیه بود. شیخ بهاءالدین ملتانی، سیدجلال الدین بخاری را بسیار دوست می‌داشت. تذکره‌نویسان در خوارق شیخ بهاءالدین نوشته‌اند که روزی سید جلال الدین، حضور شیخ و مرشد خویش آمده، به خاطر گرمای شدید ملتان شکایت برد و به یاد برف و یخ بخارا افتاد. شیخ بهاءالدین کارگری را خواسته، فرمود حیاط مسجد را پاک کند. همین که حیاط پاک و تمیز شد، توده ابری بالای مسجد آمد و تگرگ به شدت بارید، در حالی که آسمان در اطراف مسجد کاملاً صاف بود، شیخ از سید پرسید: یخ بخارا یا یخ ملتان کدام بهتر است؟ سید گفت: یخ ملتان خوشمزه‌تر است. سید جلال در اکثر سفرها همراه مرشد خود بود و جزو چهار یار معروف شد. سید جلال الدین در سال ۶۹۰ هـ ق وفات یافت و در اوچ به خاک سپرده شد. مریدان سید جلال را جلالیه می‌گویند.^۳

خواجه حسن افغان

یکی از مریدان و خلفای شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی، خواجه حسن افغان است که برای مرشدش بسیار

۱. بزم صوفیه، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. اخبار الاخیار، آب کوثر، ص ۳۰۱، تذکره صوفیای پنجاب، ص ۱۷۰، خزینه الاصفیاء، ص ۴، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۷۵، تحفه الکرام، ص ۹۸.

محبوب و عزیز بوده است و حتی شیخ بهاء الدین گفت:

«اگر روز قیامت از من پرسیده شود که از دنیا چه آورده‌ای، خواهم گفت که صدق و اعتقاد راست و مشغولی عبادت خواجه حسن افغان آورده‌ام». حسن افغان سال‌ها در خدمت مرشد بود و خوارق عادات زیادی از او نقل شده است. او از علوم ظاهری بهره‌ای نداشت، اما در علوم باطنی به منتهای درجه رسیده بود. پس از گرفتن خرقة خلافت از مرشد، دستور یافت: «ای حسن برو اقوام افغانه را هدایت به حق کن». لذا به ارشاد پرداخت و در بین افغانان اسلام و عرفان را ترویج کرد.

سید جلال الدین بخاری جهانگشت نیز نام جلال الدین سرخپوش بخاری بوده که در بخارا زندگی می‌کرد و از آن‌جا هجرت کرده به منطقه سند رسیده در «بهکر» ساکن شد. در آن‌جا با دختر یکی از امرای بهکر به نام سید بدرالدین، ازدواج کرد و چند ماه بعد به ملتان رفت و سپس از ملتان نیز به اوچ رفت. سید بدرالدین سه پسر داشت، سید احمد کبیر، سیدبهاءالدین و سید محمد. سید جلال الدین بخاری فرزند ارجمند سید احمد کبیر بود. در تذکره‌ها نسب سید جلال الدین بخاری را این چنین نوشته اند:

«مخدوم سید جهانیان جلال الحق و الدین ابوعبدالحسین بن کبیر الدین احمد بن سید جلال المله و الدین سرخ بخاری بن ابی الموید علی بن جعفر بن محمد بن محمود بن احمد عبدالله بن علی اصغر بن عبدالله جعفر ابن امام علی النقی علیه السلام»^۱

درباره لقب مخدوم جهانیان نوشته‌اند که: او روز عید بر مقبره‌های شیخ بهاءالدین زکریا و فرزندان وی یعنی شیخ صدرالدین و شیخ رکن الدین برای زیارت رفت و از آن بزرگان عیدی خواست و لقب «مخدوم جهانیان» به وی داده شد. چنان که از هر کوچه و بازار که می‌گذشت، مردم به وی مخدوم جهانیان می‌گفتند.^۲ چون سیاحت بسیار کرده بود و اکثر ربع مسکون را گشته بود، ملقب به «جهانگشت» شد. زیرا تمام جهان اسلام را گشته بود و با بزرگان و عارفان زمان خود ملاقات‌ها داشت که ذکر آن‌ها در بسیاری کتب و مآخذ آمده است. جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان، تعلیم و تربیت اولیه را در اوج از عموی خویش سید محمد بخاری دید، سپس شاگرد قاضی علامه بهاءالدین شد، کتب هدایه و یزودی را پیش وی خواند. بعداً با سلسله سهروردیه مربوط شده، مرید شیخ رکن الدین، نوه شیخ بهاءالدین شد. قرآن را با هفت قرائت یاد گرفت. در مکه معظمه از شیخ عبدالله یافعی و عبدالله مطری درس حدیث و عوارف المعارف گرفت. او خدمت شیخ شرف الدین محمود تستری نیز رسید که مرید و خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی بوده و در آن زمان سنش یک صد و سی سال بود. شیخ جلال الدین مخدوم جهانیان، تا آخرین روز حیات پای‌بند شریعت بود و هیچ‌گاه اعمال شرعی را قضا نکرد.

۱. بزم صوفیه، ص ۳۹۵.

۲. سیرالاولیاء، ص ۲۲۶.

شیخ صدرالدین عارف

شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی در سال ۶۶۱ هـ ق درگذشت، لذا فرزند بزرگ وی به نام شیخ صدرالدین عارف خلیفه و جانشین وی شد. مادر وی دختر مخدوم عبدالرشید حقانی پسرعموی بهاءالدین زکریا بود. او در سال ۶۲۱ هـ ق متولد شد و تعلیمات اولیه را زیر نظر پدر بزرگوارش بهاءالدین زکریا به پایان رسانید. بهاءالدین زکریا اهتمام خاصی به تعلیم و تربیت فرزندان خود داشت. نه فقط درس می‌داد، بلکه جهت روشن‌تر ساختن استعدادهای آنان، استادان نام‌آوری را تعیین می‌کرد و برای تشویق استادان گاه گاهی هدایا و انعام و اکرام نیز می‌داد. صدرالدین عارف در محیط بسیار مناسب علمی و روحانی پرورش یافت. او از آغاز جوانی تقوا، ورع، نماز و روزه و اعمال شرعی و اوامر و نواهی را به دقت رعایت می‌کرد. پس از تحصیلات صوری و عقلی، علوم باطنی را از پدرش فرا گرفت.

نامش صدرالدین بود، اما «عارف» معروف شد و علت آن را چنین ذکر کرده اند که «هرگاه شیخ صدرالدین قرآن مجید را تلاوت می‌کرد، معانی بکر و دقیقی بر وی کشف می‌شد. بنابراین او از پدر خواست که اگر موافقت فرماید معانی جدید و تازه را به عنوان تفسیر بنویسد، اما شیخ بهاءالدین به این خاطر اجازه نداد که مردم آن را نخوانند فهمید و اگر انکار کنند، کافر خواهند شد.»^۱

صدرالدین عارف از لحاظ اخلاق و کردار از خصوصیات پدرش مختلف بود. زیرا او جاه و جلال دنیاوی و مال ثروت را اهمیتی نمی‌داد، لذا او در تمام زندگی برای خودش هیچ‌گونه مال و ثروتی جمع نکرد، بلکه مال و منالی که از پدرش رسیده بود، آن‌ها را نیز میان فقرا و مساکین تقسیم کرد، اما مهمان‌نوازی را مانند شیخ بهاءالدین یعنی پدر خویش اعمال می‌کرد. علاوه بر آن، درس و تدریس و تعلیمات را بسیار ارج می‌نهاد.

سید صدرالدین راجو قتال

او نوه سید جلال الدین سرخ بخاری و برادر حقیقی سید جلال بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت می‌باشد و از بزرگان تصوف و عرفان بوده است که در راه اسلام و عرفان، مردم زیادی را از فیض خود سیراب کرد. او در ۲۰ شعبان ۷۶۰ هـ ق متولد شد. تعلیمات اولیه را از پدرش دید و در طی چند سال تمام علوم نقلی و عقلی و معنوی را فرا گرفت و پس از وفات برادرش جانشین پدر شد. او از پدر و برادر خود، سید جلال بخاری مخدوم جهانیان، خرقة خلافت را گرفت. مخدوم جهانیان درباره وی می‌گفت: «خداوند مرا در خدمت خلق مشغول کرد و شیخ صدرالدین را در ذات خود مشغول نگه داشت.»^۲ لذا او همیشه در حالت استغراق بود و از مردم کناره می‌گرفت. در تاریخ تولد او اختلاف است: ۲۶ شعبان ۷۳۰ هـ ق یا ۷۴۱ هـ ق؛ لقب قتال با نام وی توجیهات زیادی دارد، مثلاً به این خاطر می‌گویند که از مریدان خود مجاهده و ریاضت و سختی می‌خواست. یا این که او ریاضت‌های

۱. سفینه الاولیاء، ص ۱۵۷.

۲. سهم عارفان. ص- ۲۲۸-۲۲۵.

زیادی کشید و نفس خود را کشت؛ بنابراین قتال نفس می‌گویند.^۱ و یا: چون عنصر جلال بر وی غالب بود، لذا به «قتال» معروف است...

به هر حال او بسیار با رعب و جلال بود و برای فروغ و گسترش اسلام به سختی عمل می‌کرد. گفته‌اند بر دست وی چهل هزار و سیصد تن بیعت کردند. کار اصلی وی اشاعه اسلام در خطه اوچ و تربیت عارفان گجرات بود. او در تاریخ ۱۶ جمادی الاخر ۸۲۷ هـ ق وفات یافت. مزارش در اوچ موجود است. او به جای پسران خود، سید ناصر الدین محمود، نوه سید جلال الدین مخدوم جهانیان را خلیفه و جانشین خود کرد. از خلفای معروف وی که کار وی را دنبال کردند و به تبلیغ اسلام پرداختند، شیخ کبیرالدین اسماعیل، برهان الدین قطب عالم گجراتی، مخدوم فضل الدین، حاجی سید عبدالوهاب. شیخ علاءالدین، شاه داود قریشی، شیخ اسماعیل قریشی، مخدوم جهانشاه و شیخ سارنگ شهرت دارند. از نظریات شیخ محی الدین ابن عربی اطلاع حاصل کرد و به شیخ فخرالدین عراقی توصیه نمود که فصوص الحکم را دقیقاً بخواند.^۲ کرامات و خوارق بسیار زیادی از شیخ صدرالدین عارف منقول است که در سیرالعارفین و دیگر منابع آمده است. شیخ جمالی دهلوی در سیرالعارفین وقایع زیادی را در مورد شیخ صدرالدین عارف نوشته است. او به سن شصت و نه سالگی به تاریخ ۳ ذی حجه ۶۸۴ هـ ق وفات یافت.^۳ او در پهلوی پدر خود و در ملتان به خاک سپرده شد. مریدان معروف وی شیخ جمال الدین خندان‌رو، شیخ احمد معشوق (احمد بن قندهاری)، مولانا علاءالدین خجندی و مولانا حسام الدین ملتانی بودند.

شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی

شیخ رکن الدین پس از وفات پدر و مرشد خویش یعنی شیخ صدرالدین عارف، جانشین و خلیفه وی شد. تمام تواریخ شاهد حسن خلق و پرهیزگاری وی می‌باشند. او هم چنین مرید شیخ بهاءالدین زکریا، پدر بزرگ خویش، نیز بود. او در زمان خود بسیار عزت و احترام داشت. سلطان علاءالدین خلجی به او اعتقاد زیادی داشت و دو بار در حکومت وی به دهلی رفت که سلطان با نهایت ارادت و احترام از وی استقبال نمود و چند هزار سکه نذر وی کرد. او همه را گرفته میان مستحقان تقسیم نمود. اما پس علاءالدین خلجی یعنی قطب الدین خلجی که با شیخ نظام الدین دهلوی چشتی مخالف بود، او شیخ رکن الدین را به دهلی طلب نمود و هدفش این بود که وی در برابر شیخ نظام الدین اولیای دهلوی خانقاهی ایجاد کند، تا اثر و رسوخ وی از بین برود. اما شیخ رکن الدین با شیخ نظام الدین چنان با احترام و محبت برخورد کرد که تمام برنامه‌ها و توطئه‌های سلطان خلجی نقش بر آب شد. وقتی سلطان خلجی از شیخ رکن الدین پرسید: «چه کسی از اهل شهر پیش از همه به استقبالش آمد؟

۱. آب کوثر، ص ۲۸۴.

۲. آب کوثر، ص ۲۶۲، سهم صوفیان در زندگی ملتان، ص ۱۸۲، سیرالعارفین، ص ۱۹۸، ۱۸۰، مرآة الاسرار، ص ۸۱۴.

۳. مرآة الاسرار، ص ۸۱۴.

او به شیخ نظام الدین اشاره کرده، گفت: آن کس که بهترین اهل شهر است.^۱
 زمانی که سلطان غیاث الدین تغلق از بنگال به دهلی مراجعت می‌کرد، پسرش محمد تغلق، بیرون دهلی یک کاخ تازه ساخته بود و از سلطان غیاث الدین در آنجا استقبال کرده و پذیرایی نمود. شیخ رکن الدین هم در آنجا حضور داشت که ناگهان شیخ از سر پذیرایی بلند شده، به سلطان گفت: زود از این کاخ بیرون رود و خودش نیز بیرون رفت، اما سلطان گفت: پس از صرف غذا بیرون خواهد رفت. شیخ هنوز به پله آخر نرسیده بود که سقف کاخ فرو ریخت و همه درباریان با سلطان زیر آوار مردند.^۲

شیخ رکن الدین هرگاه به دهلی می‌رفت، در تخت روان نشسته، به دربار پادشاه تشریف می‌برد و میان راه صدها نیازمند درخواست‌های خود را نوشته در تخت روان می‌انداختند. شیخ همه را پیش سلطان می‌برد و سلطان بر هر تقاضا دستوری نوشته مهر می‌زد و تا همه درخواست‌ها را امضا نمی‌کرد، شیخ از آن جا بیرون نمی‌آمد.^۳

اگرچه فیض وی را خلفای عظامش ادامه دادند، اما حقیقت آن است که با وفات وی سلسله پیران و عارفان بزرگ منقطع گردید و از سوی دیگر مرکز عرفان و تصوف سهروردیه از ملتان به شهر اوچ منتقل شد.^۴ از میان مریدان و خلفای وی شیخ وجیه الدین سیاح سنامی و حاکم شاه والی کیچ مکران معروف شدند. مزار شیخ سنامی در دهلی و مزار حاکم شاه در ملتان می‌باشد.

شیخ رکن الدین در سال ۷۳۵ هـ ق، این جهان فانی را وداع گفت. مقبره وی در ملتان زیارتگاه اهل عرفان است.^۵

مخدوم لال شهباز قلندر شیخ عثمان مروندی (میمندی)

نام اصلی وی شیخ عثمان بود که مروندی یا میمندی شهرت داشت. او از مریدان شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی سهروردی می‌باشد. در تحفه الکرام آمده که: «اهل منطقه سند اغلب از مریدان آن درآمده و اول کسی که از مشایخ سلسله ارشاد جنبانیده اوست».

مزارش در منطقه سیهوان (سیوستان) سند بزرگ ترین زیارتگاه است. مخدوم لال شهباز قلندر در آن منطقه شهرت بسیار کسب کرد، لذا مرشد وی او را با لقب شهباز سر فراز ساخت و چون همیشه لباس لال (قرمز) بر تن می‌کرد و شیوه قلندران را پیش گرفته بود، به نام لال شهباز قلندر معروف شد. نسب خانوادگی وی به اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) می‌رسد. پدرش نیز یک انسان عارف و صوفی بود. حاکم سند دختر خود را به

۱. آب کوثر، ص ۲۴۳.

۲. سیرالعارفین، ص ۲۰۴.

۳. سیرالاولیاء، ص ۱۴۲.

۴. آب کوثر، ص ۳۶۷.

۵. مرآة الاسرار، ص ۸۱۵.

او داد و از او سید عثمان به سال ۵۸۳ هـ ق متولد شد.^۱

در جوانی سید عثمان همراه و در خدمت شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی، شیخ فریدالدین گنج شکر و سید جلال الدین مخدوم جهانیان به سیاحت هندوستان پرداخت و به عنوان «چهاریار» معروف شدند، شیخ عثمان در سال ۶۸۴ هـ ق، در سند وفات یافت. مزار او در سیهوان معروف است. شیخ عثمان مروندی شاعر نیز بود. اشعار وی در مقالات الشعرا و تاریخ مظهر شاه‌جهانی، مآثر الکرام، و تاریخ سند آمده است. از پیروان وی طریقه قلندرانه لال شهبازیه رواج پیدا کرد.^۲ کتاب شعر عشقیه به او منسوب است که دارای اشعار نغز و عارفانه می‌باشد. در مناطق افغانی پاکستان و افغانستان، در استان سیستان و بلوچستان ایران مریدان وی اشعار وی را می‌خوانند. وی در سال ۸۳۴ هـ ق فوت شد.

نظری منتقدانه بر فرقه‌های تصوف و عرفان در شبه قاره

بررسی سلسله یا فرقه سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند و بنگلادش، یک موضوع بسیار گسترده است، زیرا این فرقه عرفانی نه فقط در تمام شبه قاره بلکه بسیار فراتر از آن نیز رفته، سراسر ممالک مشرق زمین و کشورهای قفقاز و آسیا صغیر و ترکیه و کشورهای ترکیه و کشورهای عربی را در بر می‌گیرد. چون اولین فرقه تصوف و عرفان می‌باشد که به طور منسجم و سازمان یافته به وجود آمد و شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوحفص سهروردی سرسلسله این فرقه، مریدان و خلیفگان خود را تربیت کرده، به تمام نقاط دنیای اسلام، در سده هفتم، به ویژه شهرها و سرزمین‌هایی که هنوز اسلام به آن جا نرسیده بود، گسیل می‌داشت. به این طریق فرقه سهروردیه پیشرفت فوق‌العاده، به ویژه در شبه قاره نمود.

البته باید گفت که چه در دوران اولیه و چه امروز، پیروان و مریدان و دوستداران همه فرق‌های تصوف و عرفان به دنبال عرفان اصیل نبوده‌اند؛ برخی از جهله صوفیه به جنبه‌های معجزاتی و کراماتی و کارهای خوارق عادت این پیروان و مرشدان دلبستگی و اعتقاد داشته‌اند. به خاطر این گونه اعتقادات خرافی، مردم کارهای مثبت عارفان حقیقی و سعی و تلاش‌های واقعی آنان را از نظر پنهان نگاه داشته‌اند. هنوز کسانی که به مرقد و مقابر آنان برای زیارت می‌روند. از آن‌ها مراد می‌خواهند و اگر مرادهای آنان برآورده شود، : آن‌ها را صوفی و عارف و امام زاده معتبر و مستجاب الدعوه می‌دانند و گرنه اعتقاد آنان بر می‌گردد.

در این گونه داستان‌های سرایی‌ها بعضی اوقات دو پیر و مرشد با لجاجت و لجبازی و مخالفت با یکدیگر، لعنت و نفرین می‌کنند و سعی در شکست دادن مخالف می‌نمایند و چون هر دو مستجاب الدعوه هستند، پس از مبارزه به آشتی روی می‌آورند. مریدان و پیروان هر دو حکایاتی دل‌بخوایی و خود ساخته نقل می‌کنند و قدرت پیران خود را به اثبات می‌رسانند تا مردم جاهل را به سوی خود بکشانند و مرید سازند. در حقیقت آن‌ها شرم ندارند

۱. تاریخ ادب فارسی در پاکستان، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. آب کوثر، ص ۲۹۴.

که با این گونه تحریف‌ها چه لطمه‌ای به شخصیت پیر و مرشد خود می‌زنند و شخصیت آنان را خرد می‌کنند؛ در صورتی که فکر می‌کنند شان آنان را بالا می‌برند. با خواندن و شنیدن داستان‌ها بسیاری، از پیروان و صوفیان دوری می‌کند.

در نیرو و قدرت عرفانی و نگاه پیر و مرشد حقیقی که سرنوشت‌ها را تغییر می‌دهد، هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد؛ زیرا قدرت آن‌ها از طرف خداوند است و آن چه بر زبان می‌آورند، زبان الله و حق است و اگر آن‌ها انالاحق، یا انا الدهر وانی سبحان می‌گویند به خاطر این است که دست و زبان آن‌ها با دست و زبان آن‌ها با دست و زبان خدا یکی می‌شود و هرچه آنان می‌گویند، از زبان خدا می‌گویند و بی‌اجازه او کلمه‌ای نمی‌گویند. اما مردم عامی نمی‌فهمند؛ برای همین گفته‌اند: «پیران نمی‌پرند، مریدان می‌پراند».

روش عارفان و عرفان سهروردیه از دیگر فرقه‌های تصوف مختلف بود. مثلاً آن‌ها در سیاست زمان و کشور دست داشتند و با دربار پادشاهان و امرا رابطه نزدیک داشتند و از این طریق به داد مردم می‌رسیدند. سفارش به حق می‌کردند. اگر زمانی نیازی، سیلی، قحطی و دیگر حوادث پیش می‌آمد شخصاً و عملاً در آن سهمی داشتند. به کمک و یاری مردم می‌شتافتند و در سیاست کشوری نیز دخالت می‌کردند. به پادشاهان، امرا و وزراء، بزرگان و قدرتمندان نامه می‌نوشتند و اگر رفتار بدی و روش غلطی از آن‌ها می‌دیدند، تذکر می‌دادند و اصلاح می‌کردند. «دادن غذا» که آن را در شبه قاره لنگر می‌گویند، در تمام فرقه‌های تصوف رواج داشته و دارد. سهروردیان این کار را به بهترین وجه انجام می‌دادند و غذای آن‌ها از تمام فرقه‌های دیگر بهتر بود، اما خود پیران و مرشدان یک غذای بسیار ساده می‌خوردند. هرگاه به درباره پادشاهان می‌رفتند، یک ابهت و شکوه خاصی داشتند، در میان راه هزاران نیازمند، عرایض و درخواست‌ها نوشته به آن‌ها می‌دادند و آنان نیز همه را پیش پادشاهان برده حسب حال هر نیازمند، درخواستش را برآورده می‌ساختند. در صورتی که فرقه‌های چشتیه و قادریه و نقشبندیه گوشه‌گیری می‌کردند؛ با امرا و پادشاهان هیچ‌گونه ارتباطی برقرار نمی‌کردند و از دنیا و کارهای دنیوی همیشه دوری می‌جستند. کار آن‌ها بیشتر به عبادت و ریاضت بود و گمان می‌کردند که خدا را باید در تنهایی و گوشه‌گیری و انزوا و در جنگل‌ها و کوه‌ها، جستجو کرد. سهروردیان در جهاد و امور اجتماعی سهم عمده‌ای داشتند. ثروت و مال نگه می‌داشتند و به وقت ضرورت به فقرا، مردم و حتی پادشاهان کمک می‌کردند. سدها و سیل بندها می‌ساختند، برای مردم همه گونه کمک می‌کردند.

متأسفانه آن سنت پسندیده گذشته امروزه به فراموشی سپرده شده و کمتر می‌توان تصویر صاف و روشنی از آن چهره‌های حقیقی مشاهده نمود. امروز در هر جایی که تصوف سنتی و قدیم وجود دارد، به همان صورت صدها سال قبلی مانده و هیچ تحرکی ندارد. همان گونه سماع، قوالی، رقص، پایکوبی، شعارهای پیش پا افتاده در خانقاه‌های صوفی ادامه دارد. در برخی خانقاه‌ها مردم عامی بنگ و کوکنا و حتی مشروبات مصرف می‌کنند و نام آن بزرگان را خراب می‌نمایند. نذر و نیاز کردن غذاها به عنوان نذری دادن و غیره که صورتی است از

گداپروری در اطراف مقابر بزرگان و رواج دارد.

تصوف و عرفان عملی کم رنگ شده و فقط نامی از آن مانده که متاسفانه با وجود پیشرفت زمان این گونه معتقدان را عقب می‌راند. در شبه قاره تنها علامه محمد اقبال لاهوری بود که با عرفان منفی و عقب افتاده به مبارزه برخاست و در انجمن صوفیان دهلی، یک هنگامه‌ای علیه وی برپا ساختند، متاسفانه تصوف و عرفان حتی بعضی مذاهب امروز با پیشرفت و نیازهای جامعه بشری هیچ‌گونه سنخیتی ندارند و نمی‌خواهند فکر درست و صحیح میان آن‌ها به وجود آید. امروز نیز در خانقاه‌های شبه قاره یا در هر جا که تصوف منفی وجود دارد، گونه‌ای روش‌های آزار دهنده دیده می‌شود که انسان در قرن بیست و یکم با دیدن آن‌ها تعجب می‌کند.^۱

منابع:

- چوهدری، شاهد، «سهروردیه در هند، پاکستان و بنگلادش»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۹.
- جمعی از نویسندگان، دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ایران.
- جمعی از نویسندگان، دایره المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ایران.
- مصاحب، غلامحسین، به همراه جمعی از نویسندگان، دایره المعارف مصاحب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸.
- علی بدخشی، میرزا لعل بیگ، ثمرات القدس من شجرات الانس به اهتمام دکتر سیدکمال حاج سید جوادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، علی اصغر، تاریخ تصوف (۱)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۸۸.
- آداب کوثر، دکتر شیخ محمد اکرام، چاپ فیروز، لاهور، پاکستان، ۱۹۶۸.
- احوال و آثار شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی و خلاصه العارفین، خانم دکتر شمیم محمود زیدی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۴.
- اردو دایره المعارف اسلامی، دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان، ۱۹۹۷.
- بزم صوفیه، سید صباح الدین عبدالرحمن، چاپ مطبع اعظم گره، هند، ۱۹۴۹.
- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد سوم، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۱.
- تاریخ فرشته، ملا محمد قاسم هندوشاه، ج ۱ و ۲، چاپ مطبع نولکشور هند، ۱۲۸۱ هجری قمری.
- تذکره علمای هند، مولوی رحمان علی، چاپ نولکشور هند، ۱۹۱۴.
- تذکره مشایخ شیراز هند (جونپور)، دکتر میان محمد سعید، اسلامک یک پبلشر، اردو بازار لاهور، ۱۹۸۵.

۱. چوهدری، شاهد، «سهروردیه در هند، پاکستان و بنگلادش»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- خلاصه العارفین جامع العلوم، ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان از سید علاءالدین قریشی به تصحیح دکتر غلام سرور، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۲.
- دربار اکبری، شمس العلی مولانا محمد حسین آزاد، چاپ سنگ میل پبلی کیشن، لاهور، ۱۹۸۸.
- سهم صوفیای کرام در حیات ادبی و فرهنگی ملتان، دکتر روبینه ترین، دانشگاه خواجه بهاءالدین زکریا ملتان، ۱۹۸۹.
- سیرالعارفین، حامد بن فضل الله جمالی، ترجمه ایوب قادری، چاپ اردو شانسس بورڈ، لاهور، ۱۹۸۹.
- سیرالاولیاء، سید مبارک علوی کرمانی (امیرخورد)، چاپ دهلی، ۱۳۰۲ هجری قمری.
- تذکرۃ الشعراء، دولتشاه سمرقندی، بی تا، بی جا.
- فوائد الفؤاد، ملفوظات شیخ نظام الدین اولیای دهلوی، از امیر حسن سنجری، چاپ لاهور، ملک سراج الدین و پسران، لاهور، پاکستان ۱۹۶۶.